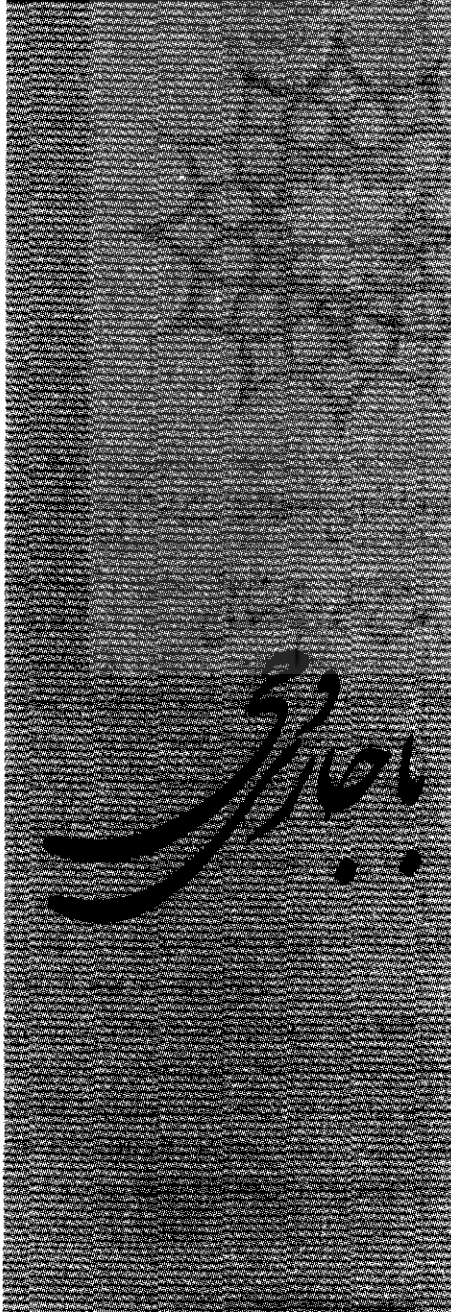
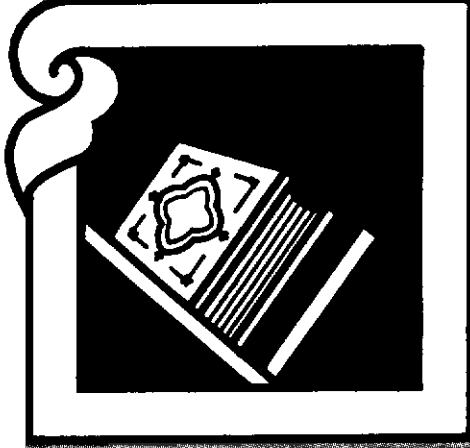


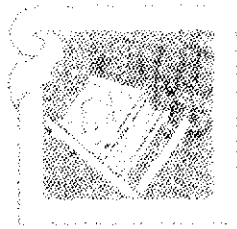
میرا شاہجہاں



پڑھنا  
پتلا

# نکاتی چند در تفسیر سوره حمد

## قسمت اول



### اشاره

مصاحبه حضرت جنت الاسلام و المسلمین استاد سید محمد باقر موسوی که در شماره اول فصلنامه 'وقف میراث جاویدان چاپ گردید مورد استفاده و استقبال فراوان خوانندگان مجله بویژه طلاب عزیز و دانشجویان محترم قرار گرفت و ما را بر آن داشت که از معظم له که اکثر عمر شریف خود را در خدمت قرآن کریم به سر برده است تقاضا کنیم تفسیر گونه ای بر آیاتی از قرآن که جنبه عرفانی و معنوی داشته و از لحاظ اخلاقی و تربیتی برای خوانندگان مفید باشد بنگارند ایشان نیز پذیرفتند و مباحثی را عنوان نمودند که اینک از نظر شما می گذرد :

### سید محمد باقر موسوی همدانی

#### (مترجم تفسیر شریف المیزان)

جواب این است که با در نظر گرفتن آیه نوزدهم از سوره هود که می فرماید: «(الْأَمْرُ لِلَّهِ وَالشَّيْءُ لِلْعَبْدِ)» (مگر کسی که مشمول رحمت پروردگارتو گردد که برای خاطر همین رحمت هم ایشان را آفریده) شاید خواسته است، در اولین جمله، از اولین سوره قرآن به فلسفه ایجاد و راز خلقت نماز گزار و همه انسانها اشاره کند تا نماز گزار با دلی امیدوارتر با پروردگارش روبه رو شود.

سؤال سوم این است که برای فهماندن راز آفرینش کافی بود یکی از دو قالب رحمان و یا رحیم را ذکر کند؛ ولی می بینیم هر دو قالب را آورده و یقیناً پروردگار حکیم بدون در نظر گرفتن فائده سخنی نمی گوید.

پاسخ این سؤال احتمالاً این است که به انسان؛ این موجود دو بعدی خبر دهد که اگر تو را آفریدم برای این بود که بعد مادی؛ یعنی تن تو که در واقع مرکب توست، از «رحمت رحمانیه» من که قطره ای از دریای رحمت من است برخوردار گشته و تجلیگاه و نمودار آن رحمت گردد و جان تو نیز که موجودی است با وسعتی بی نهایت، از رحمت بی نهایت من که محل تجلی آن آخرت است برخوردار گردد و در نتیجه تو در آن عالم تجلیگاه همه رحمت من شوی.

به عبارتی دیگر، این آیه شریفه به ما می فهماند که در قرآن

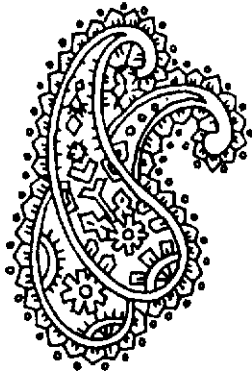
اولین سؤالی که در سوره حمد به ذهن می رسد این است که این سوره اولین سوره قرآن و کلام خدای تعالی است؛ چرا خدای تعالی در آغاز آن بسم الله گفته و به نام مبارک خود استعانت جسته است؟ پاسخ این است که سوره حمد در عین اینکه کلام خدای تعالی است و از ناحیه حضرتش نازل شده، تلقینی است بر انسانها که وقتی می خواهند نماز بخوانند و با پروردگارش سخن بگویند، با این قالب از الفاظ صحبت کنند تا هم ادب عبودیت خود را حفظ کرده باشند و هم حرمت ربوبیت پروردگارش را رعایت کرده باشند؛ هم بدانند پروردگارش چگونه خدایی است و در برابر او چه موقعیتی دارند و حیاتی ترین حاجتی که هنگام عبادتش از او باید درخواست کنند کدام است.

پس این انسانها هستند که عبادت خود را با آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کنند.

سؤال دوم این است که همه می دانیم کلمه الله نام اختصاصی خدای تعالی و به معنای ذاتی است که تمامی صفات کمال را در حد کمال داراست، با این حال، چه نکته ای ایجاب کرد که در میانه همه صفات کمالش تنها صفت رحمتش ذکر شود و بعد از کلمه الله دو صفت «الرحمن» و «الرحیم» آورده شود؟



## در اولین جمله ، از اولین سوره قرآن به فلسفه ایجاد و راز خلقت نماز گزار و همه انسانها اشاره شده تا نماز گزار بادلی امیدوار تر با پروردگارش رو به رو شود .



سنگین آسمانی را هریک در جای خود و مدار خود نگه داشته و گنجایش همه عدالت او را ندارد؛ فرض کنید اگر خدای تعالی بخواهد به حکم عدالتش، از جنایتکاری که هزاران انسان را کشته و فدای هوی و هوس خود کرده انتقام بگیرد؛ چه می تواند بکند غیر آنکه او را قطعه قطعه کند و تازه انتقام یک خون به ناحق ریخته را از او گرفته، بلکه حتی انتقام یکی را هم نگرفته؛ زیرا خون او همسنگ خون کشته های او نیست؛ خون او خون یک گرگ و پست تر از گرگ است و خون کشته های او خون انسانهایی بی گناه و حق طلب است، پس این دنیا جای به کار رفتن همه عدالت او نیست؛ همچنان که جای به ظهور رسیدن همه رحمت او نیز نیست. انسان شریفی را که در اثر مجاهدتهایش، چون خورشید، پیش پای میلیونها انسان را روشن کرده چگونه می توان در این عالم پاداش داد؛ بلکه اگر به دقت حساب کنیم یک عمل ساده و آسان و کم خرج یک انسان صالح را نمی توان با هیچ مقدار از بهره های دنیا پاداش داد؛ مثلاً اگر خدای تعالی بخواهد در همین دنیا پاداش هدایت انبیاء و اولیاء و حتی علمای بزرگ که بشر را از ظلمت جهل و حیرت گمراهی نجات دادند بپردازد، و در همین عصری که ما زندگی می کنیم، پاداش امام راحل رحمه الله و نهضت او را بدهد چه می تواند بکند؟ و در این عالم چیست که بتواند پاداش او که میلیونها انسان را از شراب و قمار و زنا و لواط و هروین و تریاک و دهها درد بی درمان دیگر نجات داد قرار گیرد تا پاداش او که حتی نسل آینده ایرانی را از آثار شوم وراثتهای ناجور حفظ نمود بتواند بوده باشد؟

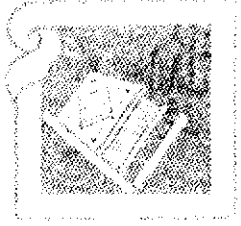
فرضاً اگر خدای تعالی همه ایران را به آن مرد بزرگ می داد، آیا پاداش او را داده بود؟ پیرمردی که همه نیرویش از دست رفته و یک ته کاسه آبگوشت خوراک او بود، از آن پاداش چه سودی می توانست ببرد؟! امام راحل رضوان الله علیه را به عنوان مثالی روشن نام بردم؛ و گرنه اگر به دقت بنگری دنیا ظرفیت پاداش یک رکعت نماز انسانهای معمولی را هم ندارد؛ زیرا به طور کلی اعمال ما دیگران را می سازد و موج و آثار آن تا کرانه هستی ادامه می یابد؛ همچنانکه همین نماز امروز ما موج و اثر اعمال

کریم که در واقع به منزله دستور کار یا به اصطلاح «بروشور» این صنع الهی؛ یعنی انسان است، سخن از سعادت او در هر دو بعد است، تا انسان در بُعد جسمانی اش از قطره ای از رحمت پروردگار برخوردار گردد؛ قطره ای که هیچ کامپیوتری نمی تواند عدد نعمتهای خدا را در آن بشمارد، و در بُعد روحی اش از بی کران رحمت او بهره مند شود، و قرآن کریم به همین منظور نازل شده تا انسانها با به کار بستن دستورات اعتقادی و اخلاقی و عملی اش جان خود را به فضائلی که استعداد رسیدن به آنها در آنان به ودیعت نهاده شده بیاریند. به این حدیث توجه فرمایید که می فرماید: «ما الدنيا في الآخرة الامثل ما يجعل احدكم السباب في اليم فليظنر بماذا يرجع» حقارت دنیا را در برابر وسعت آخرت جز به این مثال نمی توان مجسم کرد که اگر شخصی انگشت خود را در اقیانوس فرو برد و بیرون آورد، دنیا به اندازه تری انگشت اوست و آخرت به منزله اقیانوس است. حال باید فکر کرد، وقتی در دنیا که تری انگشت است، رحمت پروردگار چنین غلغله ای به پا کرده و به هر طرف نظر کنی مظاهر مهر و محبت و رحمت را می بینی، در آخرت چه خبر است و آیا با این مقایسه نباید گفت آنچه در قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره بهشت و دوزخ آمده همه واقعیت های آن جهان نیست؛ بلکه از باب این شعر معروف است که چون که با کودک سرو کازرت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد.

به شهادت قرآن کریم که فرموده: «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة عين جزاء بما كانوا يعملون» (هیچکس نمی داند که چه نعمت و رحمتی که مایه روشنی چشم است برای آنان پنهان کرده اند تا به عنوان پاداش به اعمال صالحشان بگیرند. (سجده: ۱۷) و به شهادت روایاتی که می گوید: در بهشت چیزهایی هست که نه تنها نظیر آن را هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده؛ بلکه حتی تصور آن نیز به ذهن کسی خطور نکرده. تن مادی ما گنجایش درک حقایق آن جهان را ندارد. پیامبر اسلام هم که به معراج رفت و حقائق آن جهان را از نزدیک دید در مراجعت به جز آن مقایسه که شنیدی نتوانست چیزی بگوید. این جان ماست که جلوگاه آن رحمت است و اگر در مسیر تیمارتن، آن را بیمار نکنیم؛ آن وقت با چشم دل، بسیاری از حقایق را می بینیم و با گوش دل صداهایی از آنجا می شنویم.

به این داستان توجه کنید: مرحوم «شیخ بهاء الدین عاملی» با چند نفر از دوستان خود به تخته پولاد اصفهان رفته بود؛ وقتی از کنار قبر «رکن الدین» عبور کرد صدایی شنید که می گفت: «شیخنا به فکر خود باش!» از همراهان پرسید: شما صدایی نشنیدید؟ گفتند: نه، مگر تو چه شنیدی؟ گفت: از قبر «رکن الدین» این صدا به گوشم آمد: «شیخنا به فکر خود باش!» شیخ بهایی از آن به بعد امور دنیایی را کنار گذاشت و به فکر آخرت افتاد و پس از چند ماه درگذشت.

اینکه گفتیم دنیا گنجایش جلوه همه رحمت خدای تعالی را ندارد، اختصاص به رحمت او ندارد، سایر اسما و صفات خدای تعالی نیز چنین است؛ از علمش قطره ای در این عالم جلوه کرده که میلیونها دانشمند و کتاب، ظهور آن قطره است، از عدالتش نیز قطره ای در اینجا جلوه کرده که میلیونها کره



نیاکان ماست.

حقارت دنیا را در برابر وسعت  
آخرت جزبه این مثال نمی توان  
مجسم کرد که اگر شخصی  
انگشت خود را در اقیانوس فرو  
برد و بیرون آورد، دنیا به اندازه  
تری انگشت اوست و آخرت به  
منزله اقیانوس است.

اینجاست که پاسخ سؤالی که برای همه مطرح است روشن می شود و آن این است که چرا خدای تعالی تکلیف انسانها و سرنوشتشان را پس از مردنشان روشن نمی کند تا اگر دوزخی اند به دوزخ؛ و اگر بهشتی اند به بهشت بروند؟ چرا؟ آنها را برای قرنهائی طولانی در عالمی بین دنیا و آخرت؛ بلا تکلیف و با دلهره نگاه می دارد تا نیکوکار دلوپس این باشد که نکند در قیامت این زندگی راحت را که در برزخ دارم از من بگیرند و بدکار دلوپس باشد از اینکه مبادا نتیجه حسابرسی اعمالم در قیامت این شود که وضعم از این وضعی که در برزخ دارم بدتر شود. (میزان الحکمه، جلد اول، صفحه ۴۰۷)

موج کارهایی که انسان در  
زندگی اش انجام داده همچنان در  
دنیا فعال است و کیفر و پاداش  
اعمالش به پرونده اش پیوست  
می خورد، وقتی پرونده کامل می  
شود که آثار اعمال هم تمام شده  
باشد.

و جوابش این است که بعد از مردن، پرونده اعمال بسته نمی شود؛ زیرا به حکم آیه شریفه: «إِنَّا نَحْنُ نَحْصِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ» موج کارهایی که او در زندگی اش انجام داده همچنان در دنیا فعال است و کیفر و پاداش بد و خوبش به پرونده اش پیوست می خورد، وقتی پرونده کامل می شود که آثار اعمال هم تمام شود و انشاء الله در تفسیر آیه شریفه: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» توضیح بیشتر این پاسخ خواهد آمد.

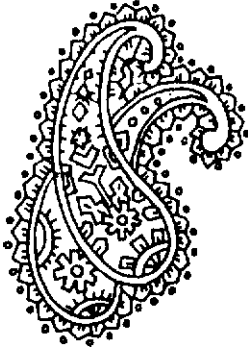
آری دنیا ظرفیت پاداش کوچکترین اعمال را ندارد؛ مؤید این مطلب، کلام امیرالمؤمنین (ع) است که همه افراد بشر را مخاطب قرار داده و فرموده: ای انسانها بهوش باشید که در همه این جهان چیزی نیست که بتواند بهای شما انسانها قرار گیرد و بهای شما به جز بهشت چیزی نیست، پس بهوش باشید و خود را به کمتر از بهشت نفروشید.<sup>۲</sup> «لَا تُبَاعُ لَكُمْ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تُبِيعُوا أَنْفُسَكُمْ إِلَّا بِهَا».

و باز به همین جهت است که در روایاتی بسیار فرموده اند: «الْمُؤْمِنُ مَكْفَرٌ»<sup>۳</sup> مؤمن کفران می شود و خدماتش مورد تقدیر مردم قرار نمی گیرد. در بیان معنی این حدیث دو نکته گفته شده است؛ یکی اینکه ارزش و بهای عمل مؤمن در این جهان هیچ همسنگی ندارد، و دوم اینکه مؤمن باید در عمل صالحی که می کند جز تقرب به خدای تعالی چیزی را در نظر نگیرد و دل خود را به تشکر مردم و یا آفرین گفتن آنان خوش نکند، که ارزش عمل او اینها نیست.

ممکن است از این حدیث نکته ای اضافی نیز برداشت شود و آن این است که خواسته باشد از یک راز غیبی پرده بردارد و بفهماند خدای تعالی به منظور تربیت و به کمال رساندن مؤمن مانع می شود از اینکه خلق خدا از عمل صالح او قدردانی کنند؛ تجربه هم ثابت کرده است که افراد با ایمان، هر قدر بیشتر مورد عنایت پروردگار قرار داشته باشند، خدمات و اعمال صالحشان بی سروصدا تر خواهد شد، آن چنان که تا زنده هستند از زحمات و خدماتشان قدردانی نمی شود و وقتی از دنیا بروند خدماتشان زیانزد خاص عام قرار می گیرد.

به یاد دارم که در طول حدود سی و پنج سال معاشرت با مرحوم علامه طباطبائی دو سه بار ایشان در ضمن گفتگوهای خصوصی با حقیر، عمامه را از سرش برداشت و به من فرمود: «من بحمدالله از آخوندی تنها این عمامه را دارم؟» ولی همین که از دنیا رفت سروصداها در عظمت مقام او بلند شد.

بنابراین از آیه شریفه: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ به طور اشاره و با کمک بیانات قبلی فهمیده می شود که انسان باید هم



به تدبیر و تعمیر تن خود کوشا باشد و هم به تدبیر شخص خودش که همان جان اوست پردازد، و به عبارتی روشن تر، این آیه شریفه که براعت استهلال قرآن کریم است اشاره دارد به اینکه دعوت قرآن، هدایت به سوی ترک لذت نیست؛ بلکه هدایت به سوی لذت بیشتر و بهره مندی؛ هم از لذات مادی است که تن را می پروراند و هم از لذتهای معنوی است که جان آدمی را پرورش می دهد؛ چیزی که هست، در پرورش این دو بعد هریک را به مقداری پیروراند که با آن زندگی می کند. انسان حدود صد سال با تن خود زندگی می کند و میلیونها سال بدون تن؛ پس باید به همان حساب، اهتمامش به پرورش جان بیشتر از اهتمام به پرورش تن باشد، تا استعدادهایی را که خدای تعالی برای رسیدن جان به کمالاتش در عمق جان او نهاده، همه را به فعلیت برساند.

پیشوایان دین همین نکته را با بیانههای مختلف گوشزد فرموده اند و من در اینجا سه تعبیر از آن بیانات را از سه نفر از امامان دین نقل می کنم؛ یکی از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که فرموده اند: عجب دارم از انسانها که اگر در تاریکی شب برایشان غذا بیاورند، دست به آن نمی زنند تا چراغ بیاورند و ببینند چه می خورند؛ لکن برای غذا دادن به جان خود چراغ عقل را به وسیله علم روشن نمی کنند تا از خطرهای جهل محفوظ بمانند (سفینه البحار، طع، میم) و به عبارتی دیگر یا اصلاً غذایی - دانشی - به جان خود نمی دهند و یا در

۱- فوائد الرضویه، ص ۵۱۱.  
۲- مجموعه ورام جلد اول، ص ۶۸.  
۳- سفینه البحار، ماده ک ف ر.





آری، دنیا به مقدار گنجایش اندکش توانست رحمت حق را نمایان کند و ظرفیت همه رحمت حضرتش را ندارد.

مطلبی که درباره آیه شریفه: **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** باقی مانده این است که در تفسیر آن فرموده اند: هر کار مورد اهمتامی که در آغاز آن بسم الله الرحمن الرحیم گفته نشود، به نتیجه نهایی نمی رسد (المیزان، جلد ۱، صفحه ۲۵) و ای بسا از کُلّیت این حدیث شریف چنین برآید که تمامی امور دنیا برای ساختن آخرت است و هرکاری وقتی به این نتیجه می رسد که به نام خدا آغاز شود و برای خوشنودی آن حضرت انجام یابد تا در نتیجه اثرش از چار دیوار عالم ماده عبور کرده ملکوت و قیامت صاحبش را اصلاح کند و به عبارت ساده تر در دل و جان صاحبش اثر مطلوب بگذارد.

عقل خود ما نیز همین را می گوید؛ زیرا کارهای انسان باید با کار سایر جانداران تفاوت داشته باشد. به عنوان مثال یکی از کارهای مورد عنایت انسان غذا خوردن اوست که باید با غذا خوردن سایر جانداران فرق داشته باشد؛ یعنی هم بدن او را نیرو ببخشد و هم جان او را پروراند؛ تن او را از رحمت رحمانیه خدا برخوردار کند و جانش را از رحمت رحیمیه او، و همین غذا در وجود او نیرو شود برای عبادت خدا و کسب علم و معرفت، و در نتیجه جان او به فضائل بشری آراسته گردد. به این روایت توجه فرمایید: «هر زمان که سفره ای نزد رسول خدا (ص) می گذاشتند عرضه می داشت: **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**، بار الها این طعام را نعمتی مشکور قرار ده تا با ادای شکر آن، که همان به کاربردن نیروی حاصل از طعام در راه اطاعت و عبادت توست به نعمتهای بهشتی، که همان رحمت رحیمیه توست برسم (سفینه، جلد اول، الف - کاف - لام).

آری دو نفر بر سر یک سفره یک نوع غذا می خوردند، در وجود یکی میدل می شود به ایمان و خلوص و صفا و اخلاق پسندیده و عبادت خدا و خدمت به خلق، و در دیگری می شود کفر و نفاق و دو چهرگی و حسد و کینه؛ همچنان که دو جور زنبور از یک گل می خوردند؛ در یکی می شود نیش و در دیگری می شود عسل. به این روایت توجه کنید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه فرمود: (شیعیان من مانند زنبور عسل اند که جز پاك نمی خوردند و بجز خوبی پس نمی دهند، سایر حشرات، آن حیوان را ناچیز می شمارند؛ اما از باطن او خببر ندارند) **سَفِیْنَةُ الْبَحَارِ**، نون - حاء - لام) و به همین جهت رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین علیه السلام را یعسوب مؤمنین نامید و یعسوب به معنای ملکه کندوی عسل است.

مسأله غذا خوردن را به عنوان مثل ذکر کردم؛ نه اینکه خصوصی در آن باشد؛ بلکه انسان مؤمن کسی است که تمامی کارهایش را به نام خدا آغاز می کند تا آن کار ناقص نشود و آثارش از چارچوب و مرز این عالم گذشته رحمتی از رحمت رحیمیه خدای تعالی را برایش جلب کند؛ همچنان که بازر رسول خدا فرمود: «خیرکم من جعل کلّ همته الآخرة و کلّ سعیه لها» بهترین شما آن کسی است که همه همتش را صرف آخرت کند و تمامی کارهایش را چه کوچک و چه بزرگ برای آخرت قرار دهد. (اثنا عشریه، صفحه ۱۱).

در خاتمه بد نیست بدانیم که بسیار بودند مردان بزرگی که

ای انسانها بهوش باشید که در همه این جهان چیزی نیست که بتواند بهای شما انسانها قرار گیرد و بهای شما بجز بهشت چیزی نیست، پس بهوش باشید و خود را به کمتر از بهشت نفروشید.

کلمه «حمد» به معنای ستودن هرزیبا و صاحب کمالی است که زیبایی و کمال را خودش برای خود و اختیار خود کسب کرده باشد؛ به خلاف زیباییهای غیراختیاری مانند زیبایی گل و بوی خوش آن، که ستایش چنین گلی را مدح می گویند نه حمد.



تاریکی می دهند؛ یعنی هر برشته ای را می خوانند و هر سخنی را می پذیرند؛ هر چند هلاک کننده جان باشد.

و فرزند ایشان؛ امام حسن مجتبی علیه السلام همین معنا را به بیانی دیگر گوشزد فرموده اند: تعجب دارم از بعضی مردم که درباره ماکولش می اندیشند؛ و درباره معقولش هیچ فکری و دقتی و تلاشی ندارد.

و امام دهم حضرت هادی علیه السلام نیز فرموده اند: به راستی جای شگفتی است اینکه مردمی از غذایی ناباب که ممکن است تن را بیمار کند می پرهیزند؛ ولی از غذایی مسموم که جان آنها را هلاک می کند پروایی ندارند؛ با اینکه غذای ناباب کجا و غذای سمی و مهلک کجا، و بیماری تن کجا و هلاکت جان کجا؟

پس معنای آیه شریفه این نیست که همه جا ترجمه اش می کنند «به نام خدای بخشنده مهربان» بلکه معنای آن با در نظر گرفتن این بیانات چنین می شود:

به نام الله که با خلقت تن من در ضمن خلقت سراپای عالم ماده، رحمت رحمانیه اش را در این عالم نمایان ساخت و با خلقت جان من که از جنس عالمی دیگر است و با استعدادهایی که در آن به ودیعت نهاد، اگر آن استعدادها را به فعلیت برسانم رحمت رحیمیه اش را در عالمی دیگر که گنجایش تجلی آن را دارد در من نمایان می سازد.

تمامی کارهای زندگی خود را برای خوشنودی خدا انجام می‌دادند و به همه آنها رنگ عبادت می‌بخشیدند، از خدای تعالی که مالک دلهاست و زمام دلها به دست او است می‌خواهیم ما را نیز با چنین هدفی مقدس آشنا کند و چنین همت بلندی را به ما ارزانی بدارد.

**الحمد لله رب العالمین؛** کلمه «حمد» به معنای ستودن هرزیا و صاحب کمالی است که زیبایی و کمال را خودش برای خود و به اختیار خود کسب کرده باشد؛ به خلاف زیباییهای غیراختیاری؛ چون زیبایی گل و بوی خوش آن که ستایش چنین گلی را «حمد» نمی‌گویند؛ بلکه «مدح» می‌گویند. حرف «الف و لام» که برسر کلمه حمد آمده جمله را چنین

معنا می‌دهد: به طور کلی هر ستایشی از هرکسی که سر بزنند و درباره هر چیزی که باشد، ستایش خدای تعالی است؛ ستودن دانشمندی که به اختیار و سعی و تلاش خود، دانش کسب کرده، و یا ستودن شخص باتقوایی که بر اثر مجاهده با نفس، صاحب تقوا و نیروی بازدارنده‌ای گشته ستایش خدای تعالی است، و نیز ستودن عادل که با داشتن قدرت بر ظلم به احدی ستم نمی‌کند ستایش خداست، و نیز ستودن هر فضیلتی چون صبر و غنای طبع و قناعت و سخا و شجاعت و غیره ستودن خدای تعالی است؛ زیرا آنچه فضیلت در عالم از هر کس و هر چیز ببینم صنع خدای تعالی است و هیچ کس و هیچ چیز از خودش چیزی ندارد؛ زیرا سراپای عالم و زیباییهای معنوی که در این عالم از افراد صاحب فضیلت دیده شود همه ملک خدای تعالی است.

همچنان که در روایتی آمده است، حضرت داوود علیه السلام هنگام مناجاتش عرضه داشت: خدایا تو خود می‌دانی که من غیر از تو کسی را ندارم و تاکنون امید به کسی و چیزی نبستم. ناگهان ابری را دید که از آسمان به طرف او نزدیک می‌شود و صدایی از آن ابر به گوشش رسید که «تو این فضیلت را از کجا آوردی؟ عرضه داشت پروردگارا این را هم تو به من داده‌ای.

البته این به آن معنا نیست که خود صاحب فضیلت حقی از ستایش نداشته باشد، و اگر کسی احسانی به ما کرد شکرش را به جا نیاوریم؛ زیرا ستایش خدای تعالی و شکر او به همین است که شکر مخلوق نیکوکار او را به جای آوریم؛ قدر زحمات مادران و مهر و محبت آنان را بدانیم و از هر ولی نعمتی دیگر سپاسگزار باشیم که در حدیث فرمودند: «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» کسی که شکر مخلوق را به جا نیاورد، شکر خالق را به جا نیاورده است؛ زیرا ولی نعمتهای بشری کمتر از تابلو «کمال الملک» نیستند. ما وقتی می‌خواهیم کمال الملک را برای خاطر تابلو زیبایی که کشیده ستایش کنیم هرگز نمی‌گوییم: به به چه کمال الملکی؛ بلکه می‌گوییم به به چه تابلویی!

صاحبان جمال و کمال بشری ساخته و پرداخته خدای تعالی هستند و ستایش خدای تعالی در برابر این گونه مخلوقاتش به همین است که بگوییم: به به چه ما در فداکار و مهربانی و چه انسانهای از خود گذشته و خدمتگزاری! بدین سبب است که در روایاتی بسیار زیاد تأکید فرموده‌اند بر ادای شکر احسان خلق؛ از آن جمله فرموده‌اند: «من اولی



معروفاً فلم بجد جزاء الا الثناء فقد شكره و من كتمه فقد كفره» کسی که در حق او احسانی شود و او نتواند آن احسان را تلافی کند؛ بجز اینکه صاحب احسان را بستاید، همین ستایش او شکر اوست، و اگر نگویید، کفران کرده است. (اثنا عشریه، صفحه ۲۸).

و در کتاب وسائل (امر به معروف و نهی از منکر، باب حرمت کفران نعمت خدا و خلق) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «خدا لعنت کند راهزنان راه خیر را! شونده‌ای پرسیده: راهزنان راه خیر چه کسانی هستند؟ فرمود: کسی که شخصی به او احسان می‌کند و او کفران می‌نماید و باعث می‌شود دیگر آن شخص به هیچ کس دیگر احسان نکند.

چیزی که جمله مورد بحث به ما می‌آموزد این است که در عین اینکه باید شکر نعمت خلق را به جا آوریم، دلدادگی ما به آن شخص احسانگر سبب نشود که صاحب اصلی احسان را از یاد ببریم، و گرنه مانند فقیری خواهیم بود که هر زمان نوکر فلان مالدار را که به وی احسان کرده می‌بیند تا حد رکوع او را تعظیم می‌کند؛ و لکن صاحب اصلی مال را که می‌بیند بی‌اعتنا از کنارش می‌گذرد؛ در حالی که هر احسانی که نوکر آن شخص به وی کرد از مال خودش نبود؛ بلکه از اربابش بود؛ پس ما بیش از آنکه مادر را برای خاطر فداکاری اش ستایش کنیم باید خدا را بستاییم.

نکته دیگر در جمله مورد بحث، این است که این جمله با همه کوتاهی اش تار و پود عقائد «صابئین» را به باد داده است. توضیح اینکه صابئین، دارندگان کتبی بسیار قدیمی هستند و هم اکنون نیز در هند و سرزمینهای اطراف آن جمعیت انبوهی را تشکیل می‌دهند. آنان معتقدند که اصولاً پرستش و عبادت از اینجا در بشر پدید آمد که می‌دید بسیاری از حوائج و گرفتاریها دارد که خودش در برآمدن آن حوائج و جلوگیری از آن گرفتاریها هیچ دخالتی ندارد؛ از قبیل آمدن باران و نیامدن سيل و امثال آن به ناچار باید گرداننده این عالم را عبادت کرد و از او خواست تا حوائج ما را برآورد و از ناملايمات ما جلوگیری کند و نیز معتقد بودند که الله تعالی تنها خالق عالم است و اما ربوبیت و تدبیر عالم و اداره هر شأنی از شؤون آن به خدایی پایین تر از الله واگذار شده که آن خدا یا از طایفه فرشتگان است و یا از طایفه جن و یا از بزرگان بشر و چون ما جن و ملک را نمی‌بینیم، لاجرم بایستی مجسمه‌ای متناسب با خدایی آن فرشته درست کنیم و سپس او را عبادت کنیم از او بخواهیم حاجت ما را برآورد؛ مثلاً یکی از حوائج ما آمدن باران است، و الله تعالی اداره امور ابرها را به دست خدایی از فرشتگان سپرده، ما باید مجسمه‌ای که از سر و رویش مهر و محبت باردار درست کنیم و آن را عبادت کنیم؛ یعنی به پای آن مجسمه قربانی کنیم و دور او بگردیم تا او عبادت ما را به رب النوع خود که همان فرشته باشد تحویل داده حوائج ما را از او بگیرد و یا اگر وبا یا طاعونی آمده بُت دیگری را بپرستیم تا او عبادت ما را تحویل رب النوع خود داده از او بخواهد این بلائی عمومی را برطرف سازد.

جمله مورد بحث، این عقیده را به کلی باطل می‌کند؛ زیرا به مشرکین می‌گوید: شما خود معتقدید که خالق عالم یکی است و او همان الله تعالی است؛ و معتقدند که خدای تعالی ربوبیت و اداره عالم را به رب النوع‌هایی سپرده که هر یک رب یک نوع از شؤون عالم‌اند، خطای شما در همین است که گمان کرده‌اید

تدبیر و ربوبیت، چیزی غیر خلقت است و حال آنکه معنای آن خلقت با نظم است. ربوبیت چیزی جز این نیست که موجودات عالم را با ردیف و با نظام خلق کند، و چون خالق عالم، رب عالمیان نیز هست، پس دیگر جایی برای رب النوع باقی نمی‌ماند و جز خدای تعالی هیچ چیز دیگری مستحق پرستش نیست؛ بلکه همه حمدها و پرستشها و نایبشها مخصوص الله است؛ زیرا رب همه عالمها خود اوست و هیچ ربی دیگر در کار نیست.

**الرحمن الرحيم**؛ در این جمله سؤالی به نظر می‌رسد و آن این است که با اینکه در ابتدای سوره حمد؛ یعنی در همان جمله **بسم الله** این دو صفت را ذکر کرده بود، چرا دوباره آن را تکرار کرد؟

جواب این سؤال احتمالاً این است که خواست بفهماند خدای تعالی هم ذات مقدّس متّصف به صفت رحمت است و هم افعال او نشأت گرفته از این صفت است. در **بسم الله الرحمن الرحيم** خواست بفهماند ذات مقدّس او این چنین ذاتی است و در جمله مورد بحث خواست بفهماند که افعال او نشأت گرفته از رحمت رحمانیه او و رحمت رحیمیه اوست.

قبلاً عرض کردیم که کلمه «رحمان» اشاره است به نعمتهای بی‌شماری که در این عام متجلی شده و کلمه «رحيم» اشاره است به نعمتهایی که برای عالمی دیگر ذخیره کرده است؛ زیرا این عالم گنجایش تجلی آن را ندارد، و گفتیم به حکم حدیثی که از رسول خدا (ص) نقل کردیم، نسبت رحمت اولی به رحمت دومی نسبت یک قطره آب است به همه آب اقیانوس، آنچه در دنیا از مظاهر رحمت می‌بینیم، آن یک قطره است و آنچه در آخرت ان شاء الله خواهیم دید اقیانوس است.

قرآن کریم هم به این معنا اشاره نموده و در سوره اعراف آیه ۱۵۶ می‌فرماید: «وسعت رحمتی کلشیء فسا کتبه للذین یقنون» رحمت من سراسر عالم را پر کرده و هر موجودی را که بتوان به آن گفت: «شیء» و «چیز» از رحمت من پر شده و من به زودی، یعنی در آخرت، همه رحمت خود را برای مردم با تقوا تجلی می‌دهم.

و منظور از این که فرمود: «به زودی» همان عالم آخرت است که گنجایش تجلی رحمت بی‌پایان او را دارد، و آن را به مردمی می‌دهد که دل به او دادند و ظرفیت دل را نامتناهی کردند؛ به طوری که دنیا در نظرشان زندان شد. خردمندانی که شیفته قطره‌ای از رحمت او نگشته و او را برای خاطر رحمتش از یاد نبردند و خود را از دریای رحمتش بی‌نصیب نکردند؛ «رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله». (نور: ۳۸)؛ مردانی که برای رسیدن به اقیانوس رحمت پروردگار فریب رحمت محدود و موقت او را نخوردند؛ مال اندیشانی که به دلیل زیباییهای مادی و حیوانی که قطره‌ای از زیبایی حق است از زیباییهای معنوی و انسانی صرف نظر نکردند و مانند آن زن مصری با دیدن تقوا و امانت و صبر یوسف علیه السلام که همه جمال انسانیت بود شیفته آب و گل یوسف نگشتند؛ بلندهمتانی که از بُعد انسانی خود برای تأمین لذات حیوانی خود مایه نگذاشتند و هرگز فراموش نکردند که ارج و بها و شرف آنان در بُعد انسانی آنان است و بُعد حیوانیشان ابزار کاری بیش نیست؛ اینان می‌توانند مصداق این آیه شریفه باشند.

ادامه دارد . . .

